### ۱ـ۱ـ۳ـ فضای گفتمانی داستان فریدون

کلانْ گفتمانِ ستیز و یکی از مؤلّفه‌های اصلی آن (خردهْ گفتمانِ غالبِ قدرت) گفتمانِ مسلّط متن است. این گفتمان سیاست هویت، سیاست زندگی، سیاست چگونگی کسب قدرت، چگونگی چیرگی بر دیگری را به خاندان شاهی فریدون آموخته است که در نتیجه آن‌ها در همهٔ عملکردهایشان گفتمان ستیز را سرلوحه قرار داده‌اند و پیرامونشان را با این گفتمان درک کرده‌اند. فریدون دال مرکزی این گفتمان است، زیرا همهٔ رخدادها پیرامون اوست و دال‌های دیگر معنایشان را از او دریافت می‌کنند؛ بنابراین ماهیت و خط‌مشی کلانْ گفتمان ستیز در داستان شخص فریدون است که با همهٔ توانش در راستای ماهیتش (شخص فریدون) گام برمی‌دارد و در این راه هرچه با او مخالفت کند یا ایستادگی، به حاشیه می‌راند و این همان رابطهٔ متن ـ حاشیه است؛ ازاین‌رو منازعهٔ میان گفتمان‌ها که هر یک کوشش بر برتری دارند، دیده می‌شود. شخص فریدون توانسته خود تبدیل به اَبَر گفتمان هژمونیک شود چه همه چیز از ابتدا تا پایان داستان به نام و برای او رخ داده است.

کلانْ گفتمان هویت شاه ایرانی با دال مرکزی شاه آرمانی (فریدون) و کلانْ گفتمان هویت دینی ـ سیاسی با دال مرکزی دین و قدرت، کلانْ گفتمان هویت سیاسی با دال مرکزی قدرت از کلانْ گفتمان‌های برجستهٔ این داستان هستند. هر یک از این گفتمان‌ها کار معنابخشی به دیگر دال‌ها و نشانه‌ها را بر دوش دارند. این کلانْ گفتمان‌ها به عنوان گفتمان‌های «غیر» در کنار کلانْ گفتمانِ ستیز قرار گرفته‌اند و هریک برآن‌اند تا به پاره‌ها و نشانه‌های دیگر، معنا ببخشند و به فرایندِ مفصل‌بندی دست یازند که این آغازِ هژمونی شدن است. گفتنی است با مفصل‌بندی است که هویت دال‌ها در درون هر گفتمان شکل می‌گیرد. بر این بنیاد باید گفت:

۱. فریدون به عنوان شاه آرمانی، دال مرکزی و برجسته در جامعهٔ دورانِ خویش است.
۲. دین و به‌ویژه جادو از دیگر دال‌های مرکزی و برجسته در جامعهٔ دورانِ فریدون است.
۳. قدرت نیز از دیگر دال‌های مرکزی و برجسته در جامعه دورانِ فریدون است.

بر پایهٔ این نتایج باید گفت صورت‌های گفتمانیِ داستان ابتدا دینی و سپس سیاسی است؛ جادو و نجوم هم از صورت‌های گفتمانی دیگر داستان هستند.

خردهْ گفتمان‌های این داستان از این قرارآند:

گفتمان بیگانهٔ سرو (شاه یمن) که با پیوند زناشویی دخترانش با پسران فریدون به اَبَر گفتمان فریدون برای پاسداری از قدرتش یاری رساند و اَبَر گفتمان فریدون با یاری گفتمان او و اَبَر گفتمان منوچهر توانست همهٔ گفتمان‌ها را به حاشیه براند و پیروز و هژمونیک شود.

اَبَر گفتمان منوچهر که با یاری اَبَر گفتمان فریدون به قدرت رسید و توانست با به حاشیه راندنِ گفتمان‌های سلم و تور گفتمان خود را پیروز و هژمونیک کند.

گفتمان سلم و تور: آن‌ها برخلاف خواستهٔ شاه قدم برداشته‌اند و به حاشیه رانده شدند، ولی چرا؟ تفاوت سلم و تور با دم‌فروبستگان داستان این است که نمی‌گویند دیگر تا این زمان همین شاه با همین روش حکومت کرده است و ما چون سال‌ها رام بوده‌ایم باید ادامه دهیم، بلکه کوشش کردند تا در نهایت شجاعت هویت واقعی درونشان را نمایان کنند و هویت ساختگی قدرت حاکم را نپذیرند، آن‌ها هنجارزده نشدند و با مناسبات حاکم همسو نشدند که از این جهت کارشان ستودنی است. دربارهٔ اَبَر گفتمان فریدون باید گفت فریدون تنها در اندیشهٔ جان خویش و حفظ قدرت خویش است و در این راه از قربانی کردن

فرزندان هم باکی ندارد. از این منظر همان‌طور که فوکو می‌گوید او کسی باخرد است که جنون وجهی از خردش است «خرد، جنون را نقیضِ خود نمی‌داند، آن را وجهی از وجود خود می داند که حقِ استقلال نداشت و تنها تحت قیمومت آن قادر به حیات است. کسی‌که به جنون رسیده است، بیش از حد معمول زورمند است و گاه از نیروی خود به طرز خطرناکی استفاده می‌کند» (فوکو ۱۳۸۸، ۲۴۸).

گفتمان منوچهر: او کسی هنجارپذیر است که با مناسبات حاکم همسو شده است و همان‌طور که از معنای نامش نیز برمی‌آید، او خود فریدونی دیگری است.

**۱ـ۱ـ۴ـ محورهای گفتمانی دیرینه‌شناسی داستان فریدون**

**ـ شناسایی فضای تخاصم**

در یک فضا، گفتمان‌های بسیاری وجود دارند که هر یک خواهان غالب شدن و هژمونی هستند؛ ازاین‌رو بینشان درگیری به وجود می‌آید. در داستان فریدون با گفتمان‌های سلم، تور و ایرج روبه‌رو هستیم که اَبَر گفتمان قدرتمندِ فریدون در برابرشان شکل می‌گیرد و آن‌ها را به حاشیه می‌راند و خود تبدیل به گفتمان غالب می‌شود و همهٔ آن‌ها را شکست می‌دهد؛ بنابراین وجود گفتمان‌های خودی سلم، تور و ایرج و گفتمان بیگانه شاه یمن به اَبَر گفتمان قدرتمندِ فریدون هویت بخشیدند و سبب شدند تا او ساختار معناییِ ویژه برای حکومت کردنش بیافریند و به‌کار ببندد. از سوی دیگر پیوستنِ گفتمان‌ها به یکدیگر، صلح می‌آفریند. اَبَر گفتمان قدرت فریدون با گفتمان قدرت شاه یمن صلح کرد تا در ظاهر بر نام و آوازه‌اش و قدرتش بیفزاید و در لایه‌های ژرف‌تر با سرکوبِ قدرت‌های داخلی و قدرت‌های خارجی از آن بهره جوید.

**ـ منازعات معنایی**

پاسداری از قدرت در دستان خود، تقسیم کشور میان فرزندان، گسترش قلمرو از راه پیوند زناشویی با دختران شاه یمن و انتقام جویی همه و همه معناهایی است که فریدون در حکومتش به دنبال آن‌هاست. در میان همهٔ این معانی گفتمان انتقام‌جویی توانست خود را برجسته کند و معانی دیگر را به حاشیه براند. فریدون کشور را میان سه فرزند تقسیم می‌کند ولی در واقع او خود سبب ایجاد درگیری و کشته شدن هر سه فرزند می‌شود، زیرا در لایه‌های ژرف‌تر داستان می‌توان دید که او گرایشی به واگذاری تاج نداشته است و برای حفظ قدرت در دستان خویشتن این نقشه را طراحی کرده است. هنگامی‌که فریدون ایرج را نزد سلم و تور فرستاد از سرانجام کار آگاه بود چون او خود بهتر از هر کسی از نژاد آن دو باخبر بود و می‌دانست که ممکن است از آن‌ها خطایی سربزند، او به تنها چیزی که می‌اندیشید حفظ قدرت بود؛ ولی از آنجا که در ناخودآگاهش ترس از بین رفتن نژادش نهفته شده بود و از سوی دیگر نیز باید جانشین تعیین می‌کرد؛ بنابراین ناگهان دغدغهٔ بر تخت نشاندن نژاد و تباری از آنِ خویشتن را پیدا می‌کند و منوچهر را آن‌گونه که می‌خواهد درست شبیه خودش تربیت می‌کند که حتی با وجود نبودن و مردن خودِ فریدون تداعی‌گر نام و کردار خودش باشد و شاید ازاین‌روست که نام آن پسر که از تخمِ ایرج است را «منوچهر به معنای کسی‌که چهره‌اش شبیه خودش است» (ثعالبی نیشابوری ۱۳۶۸، ۴۰) می‌گذارد. این‌گونه اَبَر گفتمان فریدون با معناهای خاص خودش هژمونی شد.

**ـ تعیین زمان و مکان**

زمان کلانْ: گذشتهٔ دور در ایران باستان (هنگام پادشاهی فریدون و منوچهر)؛ زمان خرد: روز (در کاخ، آوردگاه‌ها و کاخ شاه یمن) و شب (زمان آرمیدن شاه و لشکریان پس از نبرد).

مکان کلانْ: ایران، توران، روم و خاور (گسترهٔ پادشاهی فریدون)؛ مکان خرد: درگاهِ شاهی فریدون، درگاهِ شاهی شاه یمن، بیشهٔ نارون (آوردگاهِ منوچهر با سلم و تور)، آلانان دژ و رود جیحون.

اگر فریدون در دوران پادشاهی‌اش کشور را میان فرزندانش بخش نمی‌کرد، گفتمان قدرت سلم و تور و ایرج هیچ‌گاه شکل نمی‌گرفت و از سوی دیگر فریدون با به حاشیه راندن گفتمان قدرت آن‌ها و بستن پیوند زناشویی پسرانش با دختران شاه یمن به اَبَر گفتمان خودش، قدرت بیشتر نمی‌افزود. گفتنی است جایگاه‌های ایران، روم و توران و یمن، فریدون را در رساندن به آرمانش و پیروزی گفتمانش یاری رساندند. باید گفت فریدون هم فرمانروایی دنیا هم پیشوایی دینی را بر دوش دارد و دربارهٔ امورِ فراجهانی (دین، جادو، تقدیرگرایی و اخترشناسی) نیز همچون شاهان سنتی سخن‌ها می‌راند و به‌خوبی از این ابزار برای گردانیدنِ کارهای مملکتش بهره می‌جوید تا پایه‌های قدرتش را استوار کند؛ بنابراین او همچون جمشید شاه‌ـموبد است؛ یعنی فرازمان در شکل‌گیری اَبَر گفتمان فریدون تأثیری بسزا داشته است، همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، همهٔ شخصیت‌های داستان تحت‌تأثیر دال تقدیرگرایی فرمان‌برِ فرمانروا شده‌اند.

**۱ـ۱ـ۵ـ محورهای تبارشناسی داستان فریدون**

**ـ قدرت گفتمانی**[۱]

**ـ قدرت گفتمانی سپاه:** فریدون به یاری سپاهیان، سلم و تور کوشش کرد تا قلمرو ایران را مدیریت کند و آنگاه با برقراری صلح با شاه یمن بر وسعت مرزهای ایران بیفزاید.

**ـ قدرت گفتمانی پهلوانان:** قارن و گرشاسب و شیروی، پهلوانانی هستند که به پیروزی اَبَر گفتمان فریدون و سپس گفتمان منوچهر یاری رساندند.

**ـ قدرت گفتمانی شکوه و عظمت دربار:** شکوه و عظمت دربار فریدون چشم فرستادهٔ شاه یمن را خیره کرده بود.

**ـ قدرت گفتمانی بخشش گنج:** فرانک برای استوار کردن پایه‌های حکومت فرزند به تهی‌دستان مال داد. فریدون نیز غنائمی را که منوچهر از ستیز با سلم فراچنگ آورده بود، بخشید.

**ـ قدرت گفتمانی اقتصاد:** ایران اوضاع اقتصادی خوبی دارد. هدایای شاه یمن، گنج فرانک که به فریدون رسید از نمونه‌های آن است.

**ـ قدرت مشرف بر حیات (قدرت پنهانی)**

**ـ قدرت پنهانی دین (جادو):** فریدون با علم جادو پسران را می‌آزماید. در واقع او برای نشان دادن اقتدارش و در راستای مشروعیت بخشی به حکمرانی‌اش از علم جادو بهره برده است و استفاده از این نیرو سبب ارجمندی‌اش در جامعهٔ اسطوره‌ای زمانش شده است. او خدا را برای تخت سپاس می‌گوید. فریدون نخست با قدرت‌های مقدس بودن و جادوگری همهٔ گروه‌های جامعه را زیر سلطه گرفت. درست همان‌طور که فوکو می‌گوید «حقیقت هماره کنار قدرت است و این دنیایی است که ارتباطی ژرف با منطق قدرت و سلطه دارد» (هوراث ۱۳۹۷، ۱۳۰) حقیقت داستان فریدون و پسران چیزی نیست جز محک زدن قدرت پسران با علم جادو برای دانستن این نکته که آیا توانایی در سلطه‌گری و ساختن تن‌های رام از بدن کسان جامعه را دارند یا خیر.

**ـ قدرت پنهانی اخترشناسان:** فریدون بر اساس رایزنی با بزرگان، بخردان، موبدان و ستاره‌شناسان، جهان را میان پسران بخش کرد.

**ـ قدرت پنهانی تقدیرگرایی:** یکی از ابزارهای مهم اعمال قدرت در دستان شاه است که همه جا از آن بهره می‌برد.

---

۱ . Discursive power.

**ـ قدرت پنهانی پیوند زناشویی:** فریدون با پیوند زناشویی پسرانش با دختران شاه یمن، خواهان گسترش قلمرواش و قدرت دوچندان بود.

**ـ قدرت پنهانی ترس:** فریدون با کشته شدن ایرج ترسید، ترس از دست دادن تخت، ترس از دست دادن مرزهایش، ترس از کشته شدن به دست سلم و تور و بر بنیاد همین ترس‌ها تصمیم گرفت تا منوچهر را آن‌گونه که می‌خواهد بپروراند و به نبرد با پاره‌های تن خویش بفرستد و بکشد. به این ترتیب با کشتن سلم و تور هم قدرت را در دستانش نگهدارد و پایه‌های قدرت خویش و جانشینش را بیش از پیش استوار کند هم درس‌عبرتی را برای دیگران به نمایش بگذارد و بتواند وحشتی در دل مردم بیندازد که به یاد داشته باشند همواره باید رام باشند.

قدرت مشرف بر حیات از دیدگاه فوکو عبارت است از تنظیم فزایندهٔ امور در تمام حوزه‌ها به بهانهٔ پیشبرد رفاه کس و جامعه. از دیدگاه تبارشناسی، این نظم خود را به گونه روش علمی بازمی‌نماید که هیچ کس رهبری آن را در دست ندارد و همه به گونه‌ای فزاینده‌ای در آن گرفتار می‌شوند و تنها غایت آن افزایش قدرت و نظم در جامعه است. (دریوفس و رابینو، ۱۳۸۲: ۵۷) بنابراین قدرتِ مشرف بر حیات، بیشتر کنشگر است و در دستِ کسی ویژه نیست و سایه‌اش بر همه چیز و همه کس گسترانده شده است. قدرت مشرف بر حیات (قدرت پنهانی) همگان (هم شاه، هم شبان) را به زیر سیطرهٔ خویش کشانده است و کسی از آن جدا نیست.همهٔ نکته‌های یاد شده قدرت‌های پنهانی‌ای هستند که جامعهٔ روزگارِ پادشاهی فریدون را در برگرفته‌اند و همگی طرح سراسربین[۱] فوکو را ازاین‌رو سازمان می‌دهند که همه به گونه‌ای که نمی‌دانند از کجا دیده‌بانی می‌شوند و تحت نظارت هستند. به این صورت که قدرت در همه جا حاضر و ناظر است و در مواقع نیاز ساز و کارهایی نوین خلق می‌کند، نهادها را می‌سازد، مردم را طبقه‌بندی می‌کند و به دنبال عملکردهای آرمانی برای اهداف خویش است. از طرح سراسربین که «معرف قفسی بی‌رحمانه و عالمانه است» بهره می‌برد تا کار یا رفتاری را بر مردم تحمیل کند و در محدوده‌های مکانی‌ای که خود می‌سازد و قبول دارد، آن‌ها را تحت مراقبت قرار می‌دهد و این‌ها همه یعنی اینکه طرح سراسربین ساز و کاری است که حکومت از آن برای اعمال کامل قدرتش در هر لحظه و در سکوت سود می‌جوید پیش از آنکه کسی جرمی مرتکب شود و این‌گونه قدرت همه جا جامعه اعمال می‌شود. در این طرح نیازی به حضور همیشگی کسی نیست، چون کم کم همه می‌آموزند تا خود، مراقب و ناظر خود باشند. (فوکو ۱۳۷۸، ۲۵۵ـ۲۵۶) بنابراین طرح سراسربین نفوذی مؤثر و توانمند در رفتار انسان‌ها دارد آن‌چنان که همگان به گونه‌ای که شاه دوست داشت رفتار می‌کردند واگرنه مجازات می‌شدند.

**ـ قدرت انضباطی[۲]**

**ـ توزیع افراد:** «هنر توزیع انضباط نخست اقدام به توزیع افراد در مکان می‌کند. انضباط گاهی مستلزم حصار است، به عبارتی اختصاصی کردن یک مکان ناهمگن با همهٔ مکان‌های دیگر و بسته به روی خود. مکانی محفوظ با یک‌نواختی انضباطی. دستگاه‌های انضباطی به شیوه‌های انعطاف پذیرتر و ظریف‌تر روی مکان کار می‌کنند و این کار را پیش از هر چیز مطابق اصل جادهی مقدماتی یا اصل شبکه‌بندی[۳] صورت می‌دهند. هر فرد جای خاص خود را می‌یابد و در هر مکانی یک فرد جا می‌گیرد» (فوکو ۱۳۷۸، ۱۷۷ـ۱۷۸). فریدون باید دو فرزندش (سلم و تور) را پس از آزمودن و فهمیدن درجهٔ شعور و شجاعت و

---

۱ . Panopticon.
۲ . Disciplinary power.
۳ . Quadrillage.

سزاواری در جای ثابتی مستقر می‌کرد تا مطمئن می‌شد از خشونت پرهیز می‌کنند و زیر نظر او رام و آرام و ساکت می‌شوند و از همه مهم‌تر در تنهایی کنترل می‌شوند. او با چنین تدبیر شایسته‌ای همهٔ خطرها را خنثی می‌کرد و هر نوع سرکشی آن‌ها را در نطفه خفه می‌کرد. دیگر آنکه او با سپردن مرزها به دو فرزند، هم آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌کرد و از اجتماع دو قدرت سلم و تور با هم جلوگیری می‌کرد هم از خطر احتمالی یورش بیگانگان به پایتخت (ایران) جلوگیری می‌کرد هم در پسِ پرده سپری می‌شدند برای شاه و سرزمین و جانشینش (ایرج). در مجموع باید گفت دو مکان روم و توران به فریدون در راستای محکم‌تر کردن پایه‌های حکومتش و تسلّط بیشتر بر روی فرزندانش یاری رساندند.

در نظامِ انضباطی فریدون، فعالیت‌ها در محاصرهٔ شدید و نیرومندِ فرمان‌هایی بود که باید بی‌چون و چرا همگان به آن گردن می‌نهادند.

از آنجا که «بدن با بدل شدن به آماج ساز و کارهای نوین قدرت در معرض شکل‌های نوین دانش قرار می‌گیرد، تبدیل به بدنی در اختیار می‌شود» ولی بدن در برابر این تحمیل، از خود مقاومت نشان می‌دهد و به صورت خودجوش آنچه را با بدنش ناسازگار است، به کناری می‌راند. (فوکو ۱۳۷۸، ۱۹۴) دربارهٔ سلم و تور نیز باید گفت که آن‌ها در برابر فریدون دست به مقاومت زدند، چه پذیرای فرمان فریدون نبودند. در دستگاهِ فریدون سربازِ منضبط «از هر فرمانی باید پیروی کند؛ پیروی‌ای سریع و کورکورانه، هر نمودی از نافرمانی یا کوچک‌ترین تأخیر جرم محسوب می‌شود» (فوکو ۱۳۷۸، ۲۰۸) و نافرمان باید تاوان دهد و سرکوب شود.

**ـ امتحان:** امتحان نوعی رؤیت‌پذیری را در افراد برقرار می‌کند که از رهگذر آن افراد تفاوت گذاری می‌شوند و قضاوت می‌شوند؛ ازاین‌رو امتحان در همهٔ ساز و کارهای انضباطی به صورت آیین درآمده است. امتحان نمایانگر انقیاد[۱]است (فوکو ۱۳۷۸، ۲۳۱) و فریدون ازاین‌روست که شجاعت و لیاقت فرزندانش را با جادو می‌آزماید. شاهان دیگر شاهنامه همانند کاووس و گشتاسپ فرزندانشان را به نبرد فرستادند تا هم درجهٔ لیاقتشان مشخص شود هم به نوعی مطیع شوند و بدانند هر اندازه هم شایسته باشند باز باید در برابر شاه تسلیم شوند.

**ـ پاداش و جزا:** فریدون پس از آزمایش شجاعت و سزاواری فرزندان، در حقیقت سلم و تور را به مرزهای دور دست تبعید می‌کند تا از خودش و ایرج (جانشین) پاسداری کند، زیرا او از حقیقت نهانی آن دو و ناشایستگی‌شان باخبر بود و این کار همان گوشمالی‌ای بود که از سوی شاه باید اجرا می‌شد. همان‌گونه که فوکو می‌گوید: «به هنگام تنبیه خبیث‌ترین قاتل‌ها دست‌کم باید انسان بودن او را ارجمند شمرد. در تنبیه مرزی که برای احترام گذاردن به آدم باید دست نخورده باقی گذاشت، (به من دست نزن)[۲]» (فوکو ۱۳۷۸، ۹۴ـ۹۵).

بنابراین فریدون با استفاده از دستگاه انضباطی به فرزندانش پاداش و جزا می‌دهد، زیرا «انضباط کسب ردیف‌ها و مقام‌ها را شدنی می‌کند و ازاین‌رو تنها با بازی ترفیع‌ها پاداش می‌دهد؛ انضباط با پس راندن و تنزل درجه تنبیه می‌کند. خود ردیف معادل پاداش یا تنبیه است» (فوکو ۱۳۷۸، ۲۲۷) پس از بریدن سر ایرج، فریدون به کمک منوچهر سر سلم و تور را از تنشان جدا می‌کند تا هم درس عبرتی برای مخالفان داخلی و خارجی باشد هم انتقام بگیرد هم از قدرتش پاسداری کند، زیرا سلم و تور با لشکری گران به سوی ایران روانه شده بودند. فریدون و فرانک به زیردستان گاهی مال می‌بخشند تا مطیع او بمانند به‌ویژه به لشکریان چون می‌دانند قدرت، بی‌سپاه باقی نمی‌ماند.

---

۱ . Assujettissement.

۲ . Noli me tangere/don’t touch me.

### ۱ـ۱ـ۶ـ نتیجه‌گیری

به جز شخصیت‌های اصلی (شاهان و شاهزادگان و گاهی پیرامونیانشان) همهٔ کسان داستان در تاریکی و سکوت هستند و تنها زمانی نامی از آن‌ها برده می‌شود و بر روی چهره‌شان نور افکنده می‌شود که شاه خواهان اهدای بخشی از قدرت به آن‌ها باشد یا اینکه بخواهد تنها برای لحظه‌ای قدرت خویش را با او منعکس کند. در ستیز قدرت خاندان شاهی فریدون، فرزندان، ستیزی بر سر کسب قدرت به راه انداختند و تا پای جان با یکدیگر نبرد کردند. سلم و تور برخلاف خواستهٔ شاه قدم برداشته‌اند و شکست خوردند، ولی چون کوشش کردند تا هویت واقعی درونشان را نمایان کنند و هنجارزده نشدند کسانی قدرتمند و باخرد هستند که اگرچه با شکست روبه‌رو شدند ولی پیروزی واقعی از آنِ آن‌ها بود. کسانی‌که نتوانند قدرت خود را از والدین بگیرند و نیز جامعه هم خواهان آن‌ها نباشد، از دیدگاه خاستگاه‌ها هیچ حقی برای چون و چرا کردن دربارهٔ موقعیت خود ندارند، زیرا جایی برایشان در نظر نگرفته‌اند. مگر آنکه خود برخیزند و کوشش کنند و دربارهٔ سلم و تور نیز چنین است. فریدون کسی باخرد است که جنون وجهی از خرد اوست. کسی نابغه که از نبوغش به طرز خطرناکی استفاده کرده و قتل فرزند را سرلوحهٔ ساز و کارهایش قرار داده است. منوچهر در دایرهٔ زنجیروارِ قدرت، راه خروجی ندارد مگر ماندن و رام شدن و پذیرش شکنجهٔ قدرت حاکم بر تن و روان یا کیفر و مردن. درست همان‌طور که فوکو می‌گوید قدرت همه جا هست و از بالا به پایین نیست و بنابراین بر روی همه حتی شاه و جانشین او مؤثر است. نتیجه آنکه هیچ کس یارای آن را ندارد تا از زیرِ نگاه طرحِ سراسربین فوکو بگریزد، نگاهی که با گونه‌ای داوری همراه است و هویت کسان را می‌سازد.

در این داستان خاستگاه دین نقشی پُررنگ دارد. در اندیشهٔ ظل‌اللهی شاهان برای خشنودی مردم و بر حق بودن و ابدمدت جلوه دادن حکومتشان، خود را کسی مقدس می‌شناسانند تا کارها و فرمان‌هایشان توجیه شود و مردم آن‌ها را بپذیرند و فرمان‌بر او باشند؛ بنابراین در شاهنامه با قدرتی مقدس روبه‌رو هستیم. از اینجا باید گفت در این داستان دین و جادو به یاری قدرتِ حاکم شتافته است و آن را مشروع جلوه داده است و به قدرت تثبیت بخشیده است. شاه به اسم و به نامِ کسی روحانی و برگزیده، حکومت، قدرت مادی و قدرت سیاسی دارد و برای پاسداری‌اش حاضر است فرزند را قربانی کند، زیرا حکومت خودکامه از قدرت گرفتن هر شخص و گروهی به‌شدت می‌ترسد و بنابراین هر دم در اندیشهٔ نابود کردن ناسازگاران است تا آنجا که از نابودی فرزندان و یاران و دوستان و آشنایان نیز چشم‌پوشی نمی‌کند و تمام‌قد در برابر هر صدای قدرتمندی می‌ایستد. در این داستان، فریدون برنامهٔ کشتار سلم و تور را تدارک می‌بیند تا بتواند به موقع جلوی تولید گفتمان‌های غیر (مخالفان داخلی و خارجی) را بگیرد و از قدرت محافظت کند. بدین منظور منوچهر را می‌پروراند و سپاهی در اختیارش می‌نهد و از نظر اقتصادی بی‌نیازش می‌کند. اَبَر گفتمان قدرتمندِ فریدون، نقش ظل‌اللهی را دارد که به دنبالِ معناهایی همچون جنگ، شمشیر، قتل و کشورگشایی در گفتمانش است. از اینجاست که شالودهٔ همهٔ هویت‌ها در این داستان، خاستگاهی دینی و سیاسی دارد. کلانْ گفتمان ستیز گفتمان مسلّط است و صورت‌های گفتمانی داستان دین، سیاست، جادو و نجوم است و گفتمان غالبش کلانْ گفتمان هویت دینی‌ـسیاسی است.

اَبَر گفتمان قدرتمند فریدون با یاری قدرت‌های گفتمانی (سپاه، شکوه و عظمت دربار، بخشش گنج و اقتصاد) و نیز با یاری قدرت‌های پنهانی (تقدیرگرایی، ترس، دین، جادو، پیوند زناشویی، تنبیه، اقتصاد، اخترشناسی) استوار شد همچنین ابزارهای انضباطی توزیع افراد، امتحان و پاداش و جزا یاری رسانش بودند.

با نتایج به دست آمده، داستانِ فریدون بر پایهٔ خاستگاه‌های (دین، سیاست، آموزش و پرورش، خانواده و اقتصاد) که کلانْ گفتمان‌های غالبِ هویت سیاسی، هویت دینی‌ـسیاسی و هویت شاه آرمانی از درون آن‌ها سرچشمه گرفته‌اند، پی ریخته شده است؛ دین مهم‌ترین عامل در تعیین و ساختار گفتمان آن‌هاست و نقش بنیادینی در تعریف قواعد رفتاری داشته است. حقیقت نظام معنایی دین عامل ایجادکنندهٔ قدرت و قدرت نظام پادشاهی عامل ایجادکنندهٔ نظام معنایی دین است و همهٔ این‌ها به معنای در هم آمیختگی دین، حکومت و سیاست است.

**۱ـ۲ـ داستان کیکاووس[۱] و سیاوش[۲]**

ایرج[۳] [۵] کشته شد و منوچهر[۴] [۳۶] انتقامش را گرفت. نوذر[۵] (پسر منوچهر) [۳۸] به دست افراسیاب[۶] [۴] کشته شد، زال[۷] [۱۶]، طوس[۸] [۲۲] و گستهم[۹] (فرزندان نوذر) [۳۱] را شایستهٔ شاهی ندید؛ چراکه فرّهٔ شاهی و شکوه خسروانی نداشتند؛ بنابراین زو[۱۰] (پسر طهماسپ)[۱۱] [۱۸] را برگزیدند که از نژاد فریدون فریدون بود؛ او زود مُرد و گرشاسپ[۱۲] [۲۸] جانشینش شد. گرشاسپ (پسرِ زو) مُرد، زال، رستم[۱۳] [۱۴] را به جُستن کیقباد[۱۴] [۲۵] روانهٔ البرز[۱۵] [۶] کرد. بزرگان، موبدان، زال و رستم، کیقباد را به عنوان شاهی سزاوار برگزیدند. پس از صد سال، مُرد و هنگام مرگ، نخستین پسرش (کیکاووس) را برای جانشینی تعیین کرد. پادشاهی کیکاووس صد و پنجاه سال بود. او بر تخت نشست و کسی را در گیتی همتای خویش ندید و به سوی مازندران[۱۶] [۳۵] سپاه راند، ولی کسی جنگ با دیوان را نپسندید. فرستاده‌ای نزد زال فرستادند تا بیاید و کیکاووس را باز دارد. زال او را پند داد، ولی او از سخن خویش بازنگشت. او به شهر مازندران رفت و دیو سپید او را اسیر کرد. رستم ببر بیان پوشید و پس از هفت‌خوان او را رها کرد. کیکاووس از کسی شنید که شاه هاماوران[۱۷] [۳۹] دختری (سودابه)[۱۸] [۱۹] دارد؛ پس از چندی با او پیوند زناشویی بست. شاه هاماوران او را اسیر کرد و دوباره رستم آمد و او را رها کرد. بار دیگر دیو به شکل سرسپرده‌ای نزد کیکاووس آمد و گفت: تو باید جایگاهت آسمان باشد. شاه با شنیدن سخنان دیو، شد از راه دانش به دیگر منش و تنها آرزویش پرواز به آسمان شد، پس تختی ساخت و بر کناره‌های آن نیزه‌هایی بست و بر آن نیزه‌ها، ران‌های بره را آویزان کرد، آنگاه چهار عقاب را به تخت بست و خود بر تخت نشست. عقاب‌ها تخت را از روی زمین برداشتند و از زمین به آسمان بردند و در آمل[۱۹] [۱] فرود آمدند. پس از

---

۱ . Kaykāvus.
۲ . Sīyāvaš.
۳ . Īraj.
٤ . Manūčehr/ Manōčehr.
٥ . Nowδar.
٦ . Afrāseyāb.
۷ . Zāl.
۸. Tūs.
۹ . Gostahm.
۱۰ . Zaw.
۱۱ . Tahmāsp.
۱۲. aršāsp.
۱۳. Rostam.
۱٤. Kayqobād.
۱٥ . Alborz.
۱٦ . Māzandarān.
۱۷ . Hāmāvarān.
۱۸ . Sūdābe.
۱۹ . Āmol.